جلسه 258

سه شنبه 14/08/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به ثمره ثانیه بود که صاحب فصول فرمود اگر در وقت وجوب ازاله، ازاله را ترک کند و نماز بخواند، بنابر قول به وجوب مطلق مقدمه این نماز نقیض واجب هست، چون «ترک الصلاة» مقدمه ازاله است و واجب غیری است، نقیض آن «فعل الصلاة» است. و امر به شیء مقتضی نهی از نقیض آن است. پس این نماز نهی دارد، و النهی یقتضی الفساد فی العبادة ولو بخاطر اینکه با امر به نماز قابل جمع نیست. اما بنابر قول به وجوب مقدمه موصله، آن چیزی که واجب است ترک صلاة است به قید موصل بودن الی الازالة، «الترک الموصل». نقیض آن «فعل الصلاة» نیست، و الا لزم ارتفاع النقیضین در فرضی که نماز را ترک کند، ازاله را هم ترک کند، هم ترک موصل فوت شده و هم صلاة فوت شده است. می شود ارتفاع النقیضین. معلوم می شود که «فعل الصلاة» نقیض «الترک الموصل» نیست، مقارن نقیض است. نقیض ترک موصل «ترک الترک الموصل» است، «فعل الصلاة» مقارن آن هست. مقارن نقیض قطعا حکم نقیض را ندارد. نقیض واجب حرام، ولی مقارن نقیض قطعا حرام نیست.

ممکن است کسی بگوید ملازم حرام، حرام است، ولو آن هم مطلب درستی نیست، اما هیچ کس الی یومنا هذا نگفته است که مقارن حرام حرام است. این «فعل الصلاة» می شود مقارن «ترک الترک الموصل». «ترک الترک الموصل» حرام است چون نقیض ترک موصل هست، ولی مقارن آن که نباید حرام باشد.

مرحوم شیخ انصاری فرمود: این کلام صاحب فصول تمام نیست. مرحوم شیخ تقریبی داشت که در جلسه دیروز عرض کردیم.

فعلا یک وجوهی هست که ذکر می کنیم در تأیید کلام مرحوم شیخ و در ابطال کلام صاحب فصول. ولی روشن خواهد شد که تمام این وجوه ناتمام است وحق با صاحب فصول است:

وجه اول در ابطال نظر صاحب فصول: گفته می شود چرا در بحث تبعید مسافت می کنید؟ ازاله واجب، ترک ازاله حرام، برای اینکه الامر بالشیء یقتضی النهی عن ضده العام. پس ترک ازاله شد حرام. همانطور که مقدمه واجب، واجب است، علت تامه حرام هم حرام است. پس اگر ثابت بکنیم که این فعل الصلاة علت تامه ترک الازاله است، آن فعل الصلاة می شود حرام چون علت تامه ترک الازاله است. ترک الازالة هم حرام است چون ضد عام ازاله واجبه است.

گفته می شود خب روشن است کسی که می گوید ضد مانع است از وجود ضد دیگر، نماز ضد ازاله است و مانع است از وجود ازاله، یعنی مانع علت تامه است برای انتفاء معلول. انتفاء معلول به این می شود که یا مقتضی موجود نشود و یا مانع موجود بشود. وجود مانع کافی است برای انتفاء معلول. پس صحیح است بگوئیم که وجود ضد علت تامه است برای عدم ضد آخر. شما که می گفتید ازاله واجب است و چون صلاة ضد آن است و مانع از وجود آن است و لذا ترک المانع شد مقدمه واجب شما جناب صاحب فصول، خب چرا یک مقدار فکر نکردید، اگر ترک الصلاة شد مقدمه واجب، چون ترک الصلاة یعنی عدم المانع عن الواجب، و عدم المانع مقدمة الواجب است، خب چرا یک لحظه فکر نکردید که معنای این حرف این است که وجود مانع یعنی وجود نماز علت تامه است برای عدم ازاله. خب عدم ازاله هم که شد حرام. خب فعل الصلاة علة تامة للحرام. فرقی نمی کند چه قائل به وجوب مقدمه موصله بشویم و چه قائل به وجوب مطلق مقدمه بشویم. اینکه مهم نیست. مهم این است که فعل الصلاة مانعٌ عن الازالة فهو علة تامة لترک الازالة. چون مانع علت تامه است برای انتفاء معلول.

محقق عراقی این وجه را مطرح می کند، می فرماید به نظر ما این وجه بسیار وجه متینی است و برای محکوم کردن صاحب فصول کافی است، اما در جائی که انسان داعی برای ترک ازاله ندارد مگر اینکه می خواهد نماز بخواند. فعل صلاة است که باعث شد او ترک کند ازاله را. و الا بده خدا داشت می رفت دنبال سطل آب ببرد تطهیر کند مسجد را، این مؤذن گفت الله اکبر این هم سطل آب را گذاشت زمین و رفت صف جماعت اقتداء کرد. داعی ترک ازاله این آقا فعل الصلاة بوده است. اینجا واقعا همین است، این فعل الصلاة علت تامه ترک الازاله است.

اما اگر کسی می گوید من در عمرم تا حالا این کارها را نکرده ام، مسجد را گربه تنجیس کرده، اگر خانه مرا هم گربه نجس می کرد نمی رفتم آب بکشم تا چه برسد به خانه خدا، نه بخاطر نماز بلکه بخاطر اینکه من حال این کارها را ندارم. محقق عراقی می گوید اینجا دیگر ترک ازاله مستند به عدم مقتضی است نه بخاطر وجود مانع.

مرحوم آقای صدر بطور مطلق می گوید نه، به نظر ما ولو این آقا مقتضی ندارد برای ازاله، ولکن صحیح است بگوئیم که فعل الصلاة علة تامة لترک الازالة. درست است که فرض کنید آتشی در کار نیست، ولی صحیح است بگوئیم خیسی این پنبه علة تامة لعدم احتراقها. نبود آتش هم علة تامة لعدم احتراق القطنة. حالا عرفا نسوختن پنبه را مستند می کنند به نبود آتش و نه به خیسی آن، این یک امر عرفی است. عرف با فرض عدم مقتضی انتفاء شیء را مستند به وجود مانع نمی کند. آقا اه در بساط ندارد به او می گویند چرا در شمال تهران ویلا نخریدی؟ می گوید آنجا مرکز تدین نیست و بی حجابی زیاد است. خب این مستهجن است. با فرض فقد مقتضی که پول اجاره خانه هم ندارد بیاید بهانه بدحجابی را بیاورد برای اینکه چرا در شمال تهران ویلا نخرید. این درست است، ولکن صحیح است بگوئیم همانطوری که فقد مقتضی علت تامه است برای عدم شیء، وجود مانع هم علت تامه است برای عدم شیء.

اقول: به نظر ما هیچکدام از این دو فرمایش درست نیست، نه فرمایش محقق عراقی ونه فرمایش آقای صدر. چرا؟ برای اینکه علت تامه عدم ازاله یعنی ما یستند عدم الازالة الیه، علت تامه عدم ازاله آن چیزی که عدم ازاله مستند به او است. آقا عدم ازاله مستند است به فقد اراده در شما. جناب محقق عراقی! همان کسی هم که خواست تطهیر نجاست بکند از مسجد ولی اذان گفتند سطل آب را گذاشت رفت اقتداء کرد، او هم عدم ازاله اش مستند به فقد اراده است. محال است اراده ازاله داشته باشد مقتضی برای ازاله داشته باشد ولکن از او فعل صلاة محقق بشود. نماز بخواند بگوید من اراده ازاله الان دارم ولکن نماز می خوانم. این محال است. کسی که اراده دارد الان ازاله کند محال است اراده کند الان نماز بخواند.

پس هیچوقت عدم ازاله مستند نیست به فعل صلاة. همیشه مستند است به انتفاء اراده ازاله.

سؤال وجواب: نه عقلا هست و نه عرفا. عرفا که حتما نیست. چون حب به نماز دارد و داعی به نماز دارد منشأ شد اراده کند نماز را و اراده نکند ازاله را. همه مشکل سر عدم اراده ازاله است. و الا اگر اراده می کرد ازاله را، ازاله محقق می شد. استناد دارد عدم ازاله به فقد مقتضی آن وهو الارادة. اصلا مستند نیست به فعل صلاة. وقتی اصلا مستند نیست ترک ازاله به فعل صلاة، معنا ندارد بگوئیم فعل الصلاة علت تامه حرام هست.

اصلا وقتی که همیشه ازاله ترک می شود می بینیم مشکل از ناحیه عدم اراده است، همیشه، وقتی مشکل از ناحیه عدم اراده است، پس عقلا و عرفا مستند عدم ازاله فقد اراده است. پس او علت تامه است.

سؤال وجواب: فاعل مختار است اراده نکرد ازاله را. پس عدم ازاله مستند به فقد اراده است. ولذا به این آقا می گویند اگر اراده نکنی ازاله را ما به تو می گوئیم برو نماز بخوان. اگر اراده نمی کنی ازاله را ازاله ترک می شود. ازاله ای که واجب است فوت می شود. ترک ازاله که حرام است از باب اینکه نقیض ازاله است محقق می شود بخاطر نبود اراده شما. حالا که اینطور است پس برو نماز بخوان تا فضیلت نماز جماعت از تو فوت نشود. در حالی که خود مرحوم آقای صدر و محقق عراقی مبنایشان این است که این نماز صحیح است. در بحث اقتضاء امر به شیء للنهی عن ضده ملتزم شده اند که این نماز صحیح است. خب آقا اگر این نماز علت تامه حرام است چه جور این نماز صحیح است؟

البته لابد این آقایان اینجور جواب می دهند که می گویند اصلا ما مبنا را قبول نداریم که فعل صلاة مانع است از ازاله. ما قبول نداریم که وجود ضد مانع از وجود ضد آخر است. که این مبنای درستی هم هست، ما هم قبول نداریم مانع بودن ضد را عن وجود ضده الآخر.

ولی اگر حالا کسی گفت مانع است وجود ضد عن ضده الآخر و این مطلب را پذیرفت، انصاف این است که نمی شود گفت که چون ازاله واجب است و ترک ازاله حرام است و فعل الصلاة علت تامه این حرام است، با توجه به اینکه دائما ترک ازاله مستند می شود به فقد اراده حتی نسبت به آن شخصی که می خواست تطهیر بکند مسجد را ولی نماز جماعت شروع شد و رفت صف جماعت شرکت کرد. آن هم ترک ازاله اش مستند است به فقد اراده ومولا می تواند به او بگوید حالا که تو اراده نداری ازاله را واین مبغوض ما که ترک ازاله است محقق می شود ومحبوب ما که فعل ازاله است فوت می شود لااقل برو نماز جماعت شرکت کن که من نماز جماعت را دوست دارم. این اشکال ندارد.

پس به نظر ما این وجه اول تمام نیست.

وجه دوم در ابطال نظر صاحب فصول: وجهی است که مرحوم آقای صدر ذکر کرده است. فرموده: جناب صاحب فصول! شما زحمت ما را کم کردید بنابر وجوب مطلق مقدمه توضیح دادید که ترک صلاة واجب غیری است چون مقدمه ازاله است، نقیضش فعل الصلاة است، پس فعل الصلاة هم نقیض واجب می شود و نقیض واجب حرام است. بعد هم فعل الصلاة وقتی حرام شد، النهی عن العبادة یقتضی الفساد علی المبنا. ولو نهی غیری است اما مبنای مشهور و صاحب فصول این است که النهی الغیری عن العبادة یقتضی الفساد.

خب جناب صاحب فصول! پس بگذارید بقیه مطلب را ما بگوئیم: بنابر قول شما به وجوب مقدمه موصله ما هم تقریبی می کنیم که این فعل الصلاة حرام غیری است. چطور؟

ایشان فرموده است: مقدمه موصله یعنی چه؟ یعنی مجموع مقدمات. مثلا ترک الصلاة و ارادة الازالة. آن کسی که می گوید مقدمه موصله واجب است می گوید یعنی واجب غیری یک مجموع و مرکبی است از ترک الصلاة و ارادة الازالة.

آقای صدر فرموده: این را به شما بگوئیم: اگر یک مرکبی واجب بود، مثلا واجب بود شما هم اکرام کنید زید را و هم اکرام کنید عمرو را به نحو مرکب. آیا نقیض این مرکب و مجموع انتفاء احد الاجزاء نیست. کافی است در اینکه این مجموع و این مرکب از اکرام زید و عمرو منتفی بشود اینکه یکی از این دو جزء منتفی بشود. انتفاء المجموع به انتفاء احد اجزائه است. پس امر به مجموع الجزئین اقتضاء می کند نهی از نقیضش را یعنی ضد عامش را. ضد عام مجموع الجزئین انتفاء احد الجزئین است. اکرام نکنی زید را، این نقیض این مجموع الاکرامین است. ولذا ترک اکرام زید مبغوض غیری مولا است. اکرام نکنی عمرو را، آن هم نقیض اکرام مجموعهما هست. چرا؟ برای اینکه یکفی در انتفاء این مجموع، انتفاء احد اجزائه.

ولذا ایشان می گوید با اینکه اکرام زید واجب ضمنی است، چون واجب استقلالی المرکب من اکرام زید و عمرو است. اما جالب این است که ترک اکرام زید می شود حرام استقلالی. چرا؟ برای اینکه ترک اکرام زید کافی است بنفسه برای انتفاء کل واجب استقلالی ما یعنی مرکب.

بعد آقای صدر می گوید حالا که اینطور شد، اینجا هم مجموع ترک الصلاة و ارادة الازالة واجب غیری است. کافی است در انتفاء این مجموع انتفاء احد جزئیه. ترک الصلاة منتفی بشود وبجایش فعل الصلاة بیاید. فعل الصلاة که بیاید این مرکب ارتباطی ما که مجموع ترک الصلاة و ارادة الازالة است منتفی می شود. ولذا این فعل الصلاة می شود حرام غیری استقلالی. شما هم که گفتید الحرمة الغیریة و النهی الغیری عن العبادة یقتضی الفساد.

سؤال وجواب: مصداق حرام حرام است، چون وقتی ترک احدهما حرام شد این مصداق ترک احدهما است دیگر ولذا حرام است. ... پس اگر کسی بیاید بگوید واجب است این فعل و واجب است آن فعل، حرام است احدهما، شما می گوئید تعدد عنوان است؟ احدهما که عنوان انتزاعی است متأصل نیست. حالا فرض این است که اینجا اگر اجتماع امر ونهی بشود به عنوان واحد می شود. یا اگر هم به دو عنوان باشد همه که قبول ندارند جواز اجتماع امر ونهی را مع تعدد العنوان. مثل مرحوم آخوند قبول ندارد.

اقول: این فرمایش آقای صدر هم به نظر ما ناتمام است. برای توضیح علت ناتمام بودن این فرمایش نکته ای عرض کنم: گاهی مولا به ما می گوید واجب است اکرام زید و عمرو معا. چرا؟ برای اینکه اگر اکرام کنی زید را ولی اکرام نکنی عمرو را، هیچ ملاکی تحصیل نمی شود. در عین حال همین مولا می گوید حرام است در فرض ترک اکرام زید اکرام کردن عمرو. یعنی به عبدش می گوید اگر شما اکرام کردی زید و عمرو را فقد امتثلت التکلیف، و اگر اکرام نکردی هر دو را یعنی نه زید را و نه عمرو را، ترک واجب کرده ای. حالا اگر بیایی اکرام کنی عمرو را به تنهایی، اول ملائکه عذاب می آیند ده ضربه شلاق به تو می زنند بخاطر ترک واجب. می روند یک استراحتی می کنند شما هم فکر می کنی دیگر کار تمام شد، می گویند باز هم بخواب ده ضربه شلاق دیگر بخاطر ارتکاب حرام می زنند. خب جناب آقای صدر! اکرام زید و عمرو معا واجب است، اگر ترک کنی اکرام زید و عمرو را معا، ترک واجب کرده ای. اما دارم به شما می گویم اگر زید را اکرام نکردی رفتی عمرو را اکرام کردی، ترک واجب که شد هیچ ارتکاب حرام نفسی هم کردی. خب جناب آقای صدر! دیدید اینجا نه تنها ترک اکرام عمرو مبغوض بود، بلکه فعل اکرام عمرو مبغوض است در فرض ترک اکرام زید.

و حلش این است که آن چیزی که نقیض مرکب است انتفاء اکرام زید منضم به اکرام عمرو است. برای اینکه مرکب چیست؟ مرکب عبارت است از اکرام زید منضم به اکرام عمرو. نقیضش هم می شود ترک اکرام زید منضم به ترک اکرام عمرو. ولی مولا بغض دارد بغض تبعی دارد، می گوید از ترک اکرام زید منضم به ترک اکرام عمرو من ناراحت شدم، و همینطور از ترک اکرام عمرو منضم به ترک اکرام زید ناراحت شدم، اما از ترک اکرام عمرو منفردا نه تنها ناراحت نشدم، بلکه اگر اکرام می کردی عمرو را منفردا ناراحت می شدم.

پس نقیض مرکب ترک جزء منضم الی الجزء الآخر است.

مولا می گوید من از تو می خواهم نماز بخوانی و در نماز ترک قهقهه بکنی. نقیض این مرکب چیست؟ نقیضش فعل القهقهة و ترک الصلاة است. جناب آقای صدر! آیا مولا که حب دارد نسبت به ترک تالقهقهة وفعل الصلاة به نحو مرکب ارتباطی، این حبش باعث می شود که بغض پیدا کند مولا از چه چیزی؟ از فعل القهقهة فی الصلاة نه از فعل القهقهة خارج الصلاة. آقا نماز نمی خواند قهر هم کرده است. فعل القهقهة حرام غیری است. چون نقیض این مرکب ارتباطی است. می گوید آن فعل القهقهه ای حرام غیری است که در اثناء نماز باشد. نماز که نمی خوانی، در فرض ترک صلاة آن مرکب ما منتفی است. دیگر قهقهه زدن تو هیچ تأثیری در انتفاء این مرکب ارتباطی ندارد. حالا به تو می گویم اگر نماز نمی خوانی اصلا قهقهه زدن بر تو واجب است، موقعی که جک تعریف می کند قهقهه بزن و طرف را ضایع نکن.

ما نحن فیه هم از این قبیل است. آن چیزی که مولا می خواهد چیست؟ ترک الصلاة و ارادة الازالة. پس آن چیزی که مبغوض مولا است فعل الصلاة منفردا نیست. فعل الصلاة المنضم الی ارادة الازاله است. چرا؟ برای اینکه واجب چه بود؟ واجب عبارت بود از ترک صلاة در کنار اراده ازاله. شما ترک کنید صلاة را نه ترک منفرد، ترک در کنار اراده ازاله. نقیض این واجب چیست؟ این است که شما بیائی اراده ازاله بکنی ولی ترک صلاة نکنی بلکه فعل الصلاة بکنی. این فعل الصلاة تو می شود سبب انتفاء مرکب ارتباطی. و الا شما اگر اراده ازاله نکنی، با اراده ازاله نکردن آن مرکب ارتباطی منتفی می شود. مرکب ارتباطی ما که ترک الصلاة و ارادة الازالة بود دائما انتفائش با ترک اراده ازاله است. چون عرض کردم محال است شما اراده ازاله داشته باشی بعد بروی نماز بخوانی.

پس همیشه ترک مقدمه موصله در ازاله به ترک اراده ازاله است. یعنی اگر به شما بگویند ترک نماز کن همراه با اراده ازاله، شما هر وقت بگویند این مقدمه واجب را ترک کردی به این است که اراده ازاله را ترک کردی. حالا که اراده ازاله را ترک کردی دیگر برای مولا ترک صلاة در این حال محبوب نیست، تا فعل صلاة در این حال ترک اراده ازاله بخواهد مبغوض باشد. بلکه چه بسا مولا می گوید خوش انصاف من از تو خواستم ترک نماز همراه با اراده ازاله را، فرض این است که تو اراده ازاله نداری. در این فرض نماز خواندن و نخواندن تو فرقی برای من نمی کند به لحاظ انتفاء این مرکب. دیگر این مرکب منتفی شد با فرض اینکه تو اراده ازاله نداری. حالا که این مرکب منتفی است لااقل نماز بخوان که مصلحت نماز از جیب من یا خودت نرود. در فرض اینکه آن مرکب منتفی می شود و انتفائش به ترک اراده ازاله است دائما، در این فرض مولا هیچ بغضی نسبت به فعل صلاة ندارد، کما اینکه در فرض ترک صلاة هیچ بغضی نسبت به ترک قهقهه ندارد. قهقهه ای مبغوض است که در ضمن نماز باشد. اینجا هم فعل صلاتی مبغوض است که در کنار اراده ازاله باشد، که الحمد لله این فرض اصلا پیش نمی آید.

سؤال وجواب: عرض کردم در مثال ترک اکرام زید و ترک اکرام عمرو، خب می شد یکی را ترک کنی و دیگری را انجام بدهی. خب آنجا می گفتیم مبغوض غیری ترک اکرام زید منضم به اکرام عمرو است و ترک اکرام عمرو منضم به اکرام زید است. اینجا خوشبختانه یک جزء از واجب غیری ما ارادة الازالة است که اولین لطمه ای که می بیند همین اراده ازاله است. شما می توانی نماز نخوانی اراده ازاله هم نکنی. ولی اگر نماز بخوانی هم اراده ازاله نمی توانی بکنی. یعنی اراده نکردن ازاله تضمین شده است در موارد ترک ازاله. یعنی فوت مرکب ارتباطی به سبب ترک اراده ازاله مسلم است. حالا که این مسلم است، انتفاء این مرکب مستند به ترک اراده ازاله است. بعد از این مولا می گوید حالا که این داغ به دل من می نشیند و این مرکب ارتباطی فوت می شود لااقل برو نماز بخوان تا دلم را خوش کنم که اگر این عبد من از یک حیث عاصی است اما اهل نماز جماعت هم هست.

اصلا ما حرفمان این است که می گوئیم جناب آقای صدر! از خیر واجب غیری می گذریم، اصلا فرض می کنیم ترک الصلاة و ارادة الازالة واجب نفسی است، اگر واجب نفسی بود شما چطور با آن برخورد می کردید؟ حالا دلتان را خوش کردید که وجوب غیری است و نهی غیری هم مقتضی فساد نیست. اصلا اگر بنا بود واجب نفسی می شد ترک الصلاة و ارادة الازالة چکار می کردید؟ حالا این کسی که اراده ازاله نمی کند خب منتفی شد مرکب ارتباطی در حق او. در فرض انتفاء این مرکب حالا دیگر فعل الصلاة مبغوض نیست بلکه چه بسا محبوب است.

پس این وجه دوم هم ناتمام است.

سؤال وجواب: در فرض انتفاء مرکب بخاطر انتفاء ارادة الازالة، در این فرض آیا انتفاء مرکب بخاطر فعل الصلاة است؟ نه. شاهد این عرض ما این است که مولا می گوید حالا که این مرکب منتفی است بخاطر انتفاء اراده ازاله، پس لااقل برو نماز بخوان تا لااقل یک محبوب دیگر من تحصیل بشود. دیگر نمی گوید که هنوز هم ترک نماز مبغوض من است. دقیقا آن مثال اکرام زید و عمرو را در نظر بگیرید، مولا می گوید حالا که شما هر دو را اکرام نمی کنی ولو بخاطر اینکه اکرام نمی کنی زید را، دیگر بر تو حرام کردم که اکرام کنی عمرو را. چون اکرام عمرو بدون اکرام زید مفسده عظیمه دارد. خب آقای صدر این را چه جور توجیه می کند. اگر بناست در این مثال (اکرام زید و عمرو معا) ترک اکرام عمرو مطلقا مبغوض غیری است، پس چه جور فرض می شود که یک جایی که فعل اکرام عمرو مبغوض مولا باشد؟! آقا خانمش مریض است به عبدش می گوید برو این گاو ماده را با بچه شیرخوارش بفروش خرج دوا ودرمان خانواده بکنیم. این عبد از این گوساله خوشش می آید می گوید اگر می فروشی هر دو را بفروش، ولی وای به حال تو اگر بخواهی مادر را بفروشی بچه را نگه بداری، آنوقت من می دانم با تو چکار کنم که بین مادر و فرزندش جدائی انداختی. هزینه درمان همسر من که تحصیل نمی شود، چون پول بیمارستان که باید با فروش هر دو به دست بیاید، او که از من فوت می شود. حالا تو می خواهی مادر را بفروشی بچه را نگه داری، آن مصلحت واجب که از من فوت می شود، مفسده فاصله انداختن میان مادر و فرزند هم کنارش می آید. من این را نمی خواهم. این را آقای صدر چه جور توجیه می کند؟! روی آن فکر کنید انشاءالله فردا.